

مقالات

محور اصلی مقالاتی که در این بخش قرار دارد، بر بررسی و تحلیل مبانی علوم انسانی، بررسی و نقد منابع رشته‌های علوم انسانی، برنامه‌های آموزشی و اجرایی و عملکرد برنامه‌های آموزشی و پژوهشی استوار است. این بخش همچنین مقالاتی را شامل می‌شود که مضمون آنها صرفاً معرفی کتاب‌ها است و نیز مقالات دیگری که جنبه نقد و بررسی ندارند اما محتوای آنها به علوم انسانی مربوط می‌شود.

پژوهش کیفی: ریشه‌ها و مبانی نظری

دکتر محمدجعفر پاکسرشت*

□ چکیده

پس از رونق نسبی پژوهش کیفی در جهان غرب در چند دهه اخیر، در کشور ما نیز این سنخ پژوهش، نظر برخی از پژوهشگران را به محور جلب کرده است. اما پژوهش کیفی هم در غرب و هم در نزد ما از لحاظ مفهومی، خاستگاه‌های نظری، قلمرو و حوزه کاربرد، و حتی روش پژوهش با ابهام‌های جدی روبه‌رو است. هدف این مقاله، کمک به ایضاح چنین اموری است. در این راستا، نخست درباره مفهوم کیفیت با توجه به دیدگاه منطقیون بحث و سپس ارتباط آن با پژوهش کمی و کیفی بررسی شده است؛ و سرانجام، درباره دو خاستگاه عمده روش پژوهش کیفی یعنی مردم‌شناسی فرهنگی و مکتب تفسیری (هرمنوتیک) به اجمال بحث شده است.

□ کلید واژه‌ها

مفهوم کیفیت، پژوهش کیفی، دیدگاه تفسیری، دیدگاه تحلیلی (پوزیتیویسم)، مردم‌شناسی فرهنگی، روش قوم‌نگاری.

مقدمه

پژوهش کیفی در علوم اجتماعی و انسانی، و از جمله در علوم تربیتی (که رشته کاری راقم این سطور است)، در سه دهه آخر قرن بیستم در کشورهای غربی از رونق ویژه‌ای برخوردار شد. این سنخ پژوهش، به ادعای برخی از نمایندگان و دست‌اندرکاران آن (لوکمپت^۱ و دیگران، ۱۹۹۲: XVI)، از حالت حاشیه‌ای و تدافعی پیشین خارج شده و مقامی درخور شأن خود به‌عنوان «متمم» روش‌های کمی

*. استاد دانشکده علوم تربیتی و روان‌شناسی دانشگاه شهید چمران اهواز

1. Lecompte, M.D.

به دست آورده است. در سال‌های اخیر، در کشور ما نیز برخی از پژوهشگران توجه ویژه‌ای به این روش مبذول داشته‌اند. کتاب‌ها و مقاله‌هایی که اخیراً در معرفی و شیوه بهره‌گیری از این روش به فارسی منتشر شده، مؤید این توجه است. با وجود این، هنوز، هم در کشورهای پیشرفته علمی و هم در کشور ما ابهام‌ها و اختلاف نظرهایی در مورد ماهیت، خاستگاه‌ها، دلایل توجیهی، قلمرو، اهمیت و ضرورت، و حتی شیوه به کارگیری این روش وجود دارد که ایجاب می‌کند در مورد ایضاح آنها اقدام شود. این مقاله، گام کوچکی در این راستا است.

هدف از نگارش این مقاله شناسایی، یا به عبارت واقع‌بینانه‌تر، کمک به شناسایی مفهوم، ریشه‌ها، ماهیت، و دلایل توجیهی پژوهش کیفی است. لذا نخست تحلیلی از مفهوم کیفیت و پژوهش کیفی، و در پی آن، توضیحاتی درباره خاستگاه‌ها، نحوه شکل‌گیری و برخی پیش‌فرض‌های این روش ارائه خواهد شد.

در بحث از روش، این سؤال مطرح خواهد شد که آیا به لحاظ ماهوی، امور و پدیده‌هایی وجود دارد که ترجیحاً با روش کیفی قابل تحقیق باشند؟ در پاسخ به این سؤال، برخی وجوه هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی دو مکتب تحصّلی (پوزیتیویسم) و هرمنوتیک به اجمال بررسی و مقایسه و از این طریق بعضی از پیش‌فرض‌های روش‌های پژوهش مکی و کیفی آشکار می‌شود.

بر مبنای دیدگاه اصحاب تفسیر و در تقابل با پوزیتیویست‌ها که حامیان اصلی روش‌های کمی هستند، حوزه‌ای از پدیده‌های انسانی شامل ارزش‌ها، نگرش‌ها، و مقالات اجتماعی و فرهنگی قابل تمیز است که به دلیل آنکه در متن و بافت جامعه روی می‌دهند و با ذهنیت بازیگران صحنه اجتماع عجین‌اند، سنخیت بیشتری با روش پژوهش کیفی دارند تا پژوهش کمی، وانگهی، در روش کمی دست کم به آن صورت که در علوم انسانی و اجتماعی به کار برده می‌شود، همیشه از تحلیل‌های کیفی سرد برده شده است و می‌شود.

نتیجه‌گیری کلی نگارنده مقاله آن است که این دو روش را به رغم تفاوت‌های ماهوی که دارند، می‌توان به عنوان مکمل یکدیگر به کار برد.

مفهوم کیفیت و پژوهش کیفی

احتمالاً نخستین کسانی که درباره کیفیت محققانه بحث کرده‌اند، منطقیون و در رأس همه ارسطو بوده است. ولی ارسطو در کتاب مقولات خود، مقوله کیف را در تقابل با مقوله کم بررسی کرده است. مقوله کیف را به اموری تعریف کرده است که «به موجب آن می‌توان گفت مردم [یا اشیا] چنین یا چنان‌اند» (ارسطو، ۱۹۴۱: فصل ۸)؛ مثلاً عادل‌اند یا خویشندارند. ارسطو مقوله کیف را به انواعی تقسیم کرده است و آن را شامل اموری از قبیل عادات و حالات نفسانی، قابلیت‌ها و استعدادها، ذاتی (مثل قدرت جسمانی و استعداد تندرستی)، پاره‌ای ویژگی‌های اشیا مثل مزه، بو، سردی و گرمی که تغییرات یا به اصطلاح انفعالاتی را در اشخاص یا اشیا ایجاد می‌کنند، و بالأخره طرح و شکل (مدور یا مربع شکل بودن) دانسته است. وقتی مقوله کیف با مقوله کم مقایسه می‌شود، بازرترین و بدیهی‌ترین خصیصه‌های امور کیفی عدم قابلیت آنها برای اندازه‌گیری کمی خواهد بود. البته ارسطو این نکته را متذکر شده است که بعضی از انواع کیف می‌توانند دارای درجات شدت و ضعف باشند یا بشوند. برای مثال، ممکن است شینی از شیء دیگر سفیدتر یا فردی از فرد دیگر عادل‌تر یا خویشندارتر باشد یا بشود. بدیهی است که بر مبنای منطق ارسطویی، این تفاوت را نمی‌توان با مقیاس‌های کمی اندازه‌گرفت، بر حسب ضرورت می‌توان آن را تنها بر پایه مقیاس رتبه‌ای سنجید که در پژوهش‌های کمی، ارزش علمی متناسبی بر آن مترتب نیست.

در مفهوم کیفیت در خارج از حوزه منطق - در عرف اجتماع، علم، ادب، هنر، صنعت و غیره - نوعی پیچیدگی وجود دارد؛ هر چند که در هر حال بر مفهوم منطقی کیفیت مبتنی است. به عبارت دیگر، مفهوم کیفیت به آن صورت که در قضاوت‌ها و ارزیابی‌های مختلف به کار می‌رود، در مقایسه با مفهوم منطقی آن، حالت ترکیبی بیشتری دارد. در زندگی روزمره، مردم در مورد امور مختلف، از اشیا و اشخاص گرفته تا محصولات صنعتی، آثار هنری، حتی امور انتزاعی همچون آموزش و پرورش، مدیریت و غیره، قضاوت کیفی می‌کنند. در همه این موارد، امر،

شیء، محصول یا پدیده‌ای را واجد کیفیت می‌دانیم که صفات و ویژگی‌های معینی در آن جمع باشد. برای مثال، سببی را با کیفیت می‌دانیم که رنگ، بو و مزه، و حتی شکل خاصی داشته باشد؛ به همین ترتیب، اتومبیلی با کیفیت تلقی می‌شود که واجد محسنات خاصی باشد. و آموزشی را مطلوب [با کیفیت] می‌دانیم که انتظارات و اهداف خاصی را تأمین کرده باشد. ملاحظه می‌شود که در تحقق کیفیت، صفات و خواصی که قرار است در شیء جمع باشند، معیارهایی برای قضاوت فراهم می‌کنند؛ و بی‌شک، ذوق و سلیقه افراد در قضاوت‌های کیفی بی‌تأثیر نخواهد بود. وقتی گفته می‌شود حضور مجموعه‌ای از خواص و اوصاف در اشیا و امور، سازنده کیفیت تواند بود، این بدان معنی نیست که همه ویژگی‌های سازنده کیفیت خود لزوماً از جمله امور کیفی هستند؛ بلکه این موضوع باید این گونه بررسی شود که چون کیفیت می‌تواند ترکیبی از اوصاف باشد، برخی از آنها می‌توانند ویژگی‌های کمی باشند. برای مثال، بعضی از معیارهای اتومبیل با کیفیت می‌تواند شتاب بالا، مصرف سوخت پایین و عمر طولانی قطعات باشد که همگی کم و بیش جنبه کمی دارند. بنابراین ملاحظه می‌شود که در بسیاری از موارد، کمیت و کیفیت دو روی یک سکه هستند.

رابطه تنگاتنگ بین کمیت و کیفیت، حتی در پژوهش کمی هم قابل تشخیص است؛ زیرا تحقیقات کمی هم مورد قضاوت کیفی واقع می‌شوند؛ به این معنی که این قبیل تحقیقات هر آینه اوصاف خاصی را واجد شوند و معیارهای معینی را تأمین کنند، «با کیفیت» تلقی خواهند شد. جالب آنکه یکی از معیارهای کیفیت مطلوب در تحقیقات کمی، استفاده صحیح و به‌جا از ابزار و سازوکارهای کمی است. اما درباره مفهوم پژوهش کیفی - که موضوع اصلی بحث مقاله است - چه می‌توان گفت؟ مسلماً مقصود از پژوهش کیفی در بحث حاضر، پژوهش کمی با کیفیت بالا نیست؛ بلکه مراد پژوهشی است که از جهات خاصی با پژوهش کمی تفاوت‌های ماهوی داشته باشد. بعضی‌ها تنها وجه تمایز پژوهش کیفی از کمی را در عدم کاربرد اندازه‌گیری‌های دقیق کمی لحاظ می‌کنند. باید تأکید شود که نکته

اساسی در تمایز تحقیق کیفی از کمی در کاربرد یا عدم کاربرد مقیاس کمی خلاصه نمی‌شود. نکته اساسی آن است که باید روشن شود اعمال روش کمی به‌عنوان محور اساسی پژوهش در مورد چه اموری موجه و درخصوص کدام امور ناموجه است؛ یعنی باید دید که کمیات و اندازه‌گیری‌های کمی تا چه اندازه منعکس‌کننده واقعیات امورند.

تاریخ علم نشان می‌دهد که به همان ترتیب که فلسفه در بعد نظری و تعقلی پیشرو و پرچمدار علم بوده، روش کیفی نیز جلودار روش کمی بوده است؛ به این معنی که در علوم تجربی قبل از دستیابی به روش کمی، از روش کیفی بهره گرفته می‌شد. اکنون نیز در برخی علوم تجربی، به‌ویژه علوم زیستی، از این روش، هر چند منحصراً، استفاده می‌شود. چنان‌که ولفگنگ کهلر^۱ (۱۹۴۷: ۲۶) متذکر شده است، مادام که برای پدیده‌ای [که ذاتاً کمیت‌پذیر است] روش کمی به‌دست نیامده باشد، طبیعی است که آن را با روش کیفی مطالعه کنند.

پس آیا روش کیفی مرحله‌ای مقدماتی و گذرا در راه نیل به روش پژوهش کمی است؟ پاسخ این سؤال از یک سو به ماهیت موضوع مورد مطالعه و از سوی دیگر به نگرش و آبخور فکری پژوهنده بستگی دارد. موضوعاتی وجود دارند که ذاتاً کمیت‌پذیرند؛ اما ممکن است به دلایل خاصی، روش کمی برای مطالعه آنها ابداع نشده باشد، لذا تا پیدایش روش کمی برای تحقیق درباره آنها، چاره‌ای جز استفاده از روش کیفی نیست. قطعاً اعمال روش کیفی برای اموری که کمیت‌ناپذیرند (البته اگر اثبات شود که چنین اموری وجود دارند)، باید امری طبیعی تلقی شود؛ اما هستند کسانی که همه پدیده‌ها را کمی یا قابل‌احاله به کمیت تلقی می‌کنند. پوزیتیویست‌ها در زمره این گروهند. گرترود لנزر^۲ (۱۹۷۵) در توصیف پوزیتیویسم می‌نویسد:

تفوق روح پوزیتیویسم، متضمن فروکاستن کیفیت به کمیت در همه حوزه‌های وجود است؛ چه در حوزه جامعه و انسان و چه در قلمرو

طبیعت... (ص XXI)

تر معروف به ادوارد لی ثورندایک - روان‌شناس امریکایی - مبنی بر اینکه «هرچه وجود دارد، به صورت کمیت است، و کمیت را هم می‌توان اندازه گرفت» نیز بازتاب همین دیدگاه پوزیتیویستی است.

به این ترتیب، در فرایند این گفتار، به یکی از بحث‌انگیزترین نکات موضوع مورد بحث می‌رسیم: آیا پژوهش کیفی، قطع نظر از نقش پیشقراولی آن - که مقدماتی و گذرا است - کارکرد ماهوی هم دارد؟ به عبارت دیگر، آیا برخلاف دیدگاه پوزیتیویست‌ها و هم‌مسلمان آنان، اموری وجود دارد که تحقیق آنها ذاتاً با پژوهش کیفی سنخیت داشته باشد؟

در پاسخ به این پرسش، دو دیدگاه متفاوت مطرح می‌شود:

یکی، دیدگاه آمپریستی - پوزیتیویستی است که نمایندگان عمده آن را پیروان پوزیتیویسم کلاسیک یا جدید [اثبات‌گرایی منطقی] تشکیل می‌دهند. این دیدگاه در علوم اجتماعی - انسانی هم نمایندگان خاص خود را دارد که ثورندایک، نمونه بارزی از آنان است. طرفداران این دیدگاه، همه پدیده‌ها را، اعم از انسانی و طبیعی، کمی یا قابل احاله به کمیت تلقی می‌کنند و لذا روش کمی را مناسب‌ترین وسیله بررسی امور می‌دانند.

دیدگاه دوم، که از آن به عنوان دیدگاه کیفی یا پست‌پوزیتیویسم^۱ [پساتحصلی] یاد می‌شود، و به نوبه خود زیر مجموعه‌هایی را دربر می‌گیرد، بر آن است که برخی از پدیده‌ها، مخصوصاً پدیده‌هایی که با نفسانیات انسان، تعاملات اجتماعی و فرهنگی و امور معنوی سروکار دارند، با روش کمی نشئت گرفته در علوم طبیعی به بهترین صورت قابل مطالعه نیستند و لذا برای مطالعه آنها باید به روش کیفی متوسل شد.

در ادامه این مقاله تلاش خواهد شد تا ضمن اشاره به انواعی از امور و پدیده‌هایی که به اعتقاد طرفداران پژوهش کیفی، با روش کمی قابل تحقیق نیستند، خاستگاه‌های این نوع پژوهش و دلایل توجیهی آن حتی المقدور روشن شود.

پژوهش کیفی: خاستگاه‌ها

هرچند - چنان‌که در بالا مذکور افتاد - روش‌های عمدتاً توصیفی که قبل از پیدایش روش‌های کمی در علوم تجربی به کار برده می‌شد و هنوز هم می‌شود به صفت کیفی نیز متصف شده‌اند، و از این لحاظ می‌توان این روش‌ها را خاستگاه‌های تاریخی روش کیفی تلقی کرد، حقیقت آن است که روش کیفی به صورتی که امروز در سنت تحقیقات علمی مطرح است، در قرن نوزدهم آغاز و در قرن بیستم توسعه یافت و شکل گرفت و در اواخر این قرن به تدریج به طور نسبی از سیطره روش کمی خارج شد. مرور اجمالی تاریخچه پژوهش چه از لحاظ نظری و چه عملی نشان می‌دهد که این روش از دو خاستگاه کلی که زمینه‌های آنها در قرن نوزدهم میلادی فراهم شد و در قرن بیستم گسترش یافت، و حتی به نحوی با هم درآمیختند، سرچشمه گرفته است: یکی از این دو خاستگاه که بیشتر جنبه میدانی و علمی دارد، در مطالعات مردم‌شناختی، مخصوصاً گونه فرهنگی - اجتماعی آن، ریشه دارد؛ و خاستگاه دوم بر مبنای آرا و افکار متفکرانی شکل گرفته است که به نحوی از انحا روش‌های کمی پوزیتیویستی را برای مطالعه مسائل انسانی نارسا یافته‌اند.

۱. تحقیقات مردم‌شناختی

علم جوان مردم‌شناسی در قرن نوزدهم تأسیس شد و در همین قرن، زمینه پیدایش مردم‌شناسی فرهنگی و اجتماعی فراهم آمد. موضوعات اساسی مطالعات مردم‌شناختی را دست‌کم در بدو امر، زبان، آداب و سنن، اعتقادات و ارزش‌ها و به طور کلی فرهنگ‌های جوامع ابتدایی تشکیل می‌داد. تصور بر این بود که مطالعه فرهنگ‌های جوامع ابتدایی می‌تواند به شناخت فرایند تکوین، توسعه، تطور و تکامل فرهنگ و تمدن بشری در کلیت آن مدد رساند.

مردم‌شناسی به یک اعتبار علم مطالعه جوامع کوچک توصیف شده است؛

جوامعی که به قول شوسکی^۱ (۱۹۷۵: ۲۰)، خصایص سه گانه تمایز، همگونی و خودکفایی را دارا هستند. این جوامع متمایز تلقی می شوند، زیرا آداب، رسوم، و شیوه زندگی خاص خود را دارند؛ همگون اند، چون تقریباً همه اعضای جامعه در این آداب و سنن و خصلت ها مشترک اند؛ و بالأخره خودکفا هستند؛ زیرا جوامع بسته ای هستند که با جهان خارج از اقلیم زندگی ارتباط چندانی ندارند و در واقع قوم محورند.

مردم شناس فرهنگی - و به تعبیری قوم نگار - در ابتدا برای انجام رسالت علمی خود، روش آزموده جا افتاده ای در اختیار نداشت. در این مقطع، نه طرح های پژوهشی از پیش پرداخته موجود بود، نه از فرضیه و نظریه اثری؛ و نه اگر چنین امکاناتی موجود هم می بود، در چنان موقعیت هایی کارایی می داشت. لذا قوم نگار ناگزیر بود برای نیل به اهداف پژوهشی خود، روشی را ترکیب و ابداع کند. البته گفته می شود که قوم نگار در تعبیه این روش از به عاریت گرفتن فنون و تکنیک های علوم دیگر ابایی نداشته است.

روشی که مردم شناس فرهنگی ابداع کرد و بعداً تحت عنوان قوم نگاری شهرت یافت، روشی کل گرایانه و کل بینانه بود (مقدمه ام. مید^۲ بر کتاب بندیکت^۳، ۱۹۵۹: VI؛ و کلوکهن^۴، ۱۹۴۴: ۱۹).

کل گرایانه از این جهت که مردم شناس فرهنگی جوامع ابتدایی را در کلیت و تمامیت آنها بررسی می کرد. این جوامع اکثراً فاقد زبان مکتوب و سابقه تاریخی مدون بودند و لذا مردم شناس ناگزیر بود به دو تکنیک پژوهشی مشاهده و مصاحبه تکیه کند. به قول کلوکهن (همان)، مردم شناس ناچار بود در مشاهدات خود به چشم ها و گوش های خویش متکی باشد. نباید فراموش کرد که مردم شناس در موقعیت پژوهشی خود که معمولاً زیستگاه دور افتاده مردم بدوی بود، حضور و اقامتی طولانی داشت و از این رو خود را با شرایط فرهنگی - اجتماعی و نیز اقلیمی

1. Schusky, E. L.

2. M. mead

3. Benedict, R.

4. Kluckhohn, C.

انطباق می‌داد و حتی در مواردی زبان مردم بومی را فرا می‌گرفت تا بتواند بهتر و بیشتر با اعضای جامعه ارتباط برقرار کند.

حضور مستمر محقق در صحنه عمل و مشارکت در زندگی جمعی گروه مورد مطالعه، مردم‌شناس فرهنگی را در موقعیتی قرار می‌داد که رفتارهای افراد و رخدادهای اجتماعی را از نزدیک و به‌طور زنده در صحنه عمل و در بافت اجتماع مشاهده و مطالعه کند. افزون بر این، مردم‌شناس فرهنگی، به‌مثابه محقق میدانی که روش مشاهده مشارکتی را اعمال می‌کند، در وضعیتی قرار داشت که رخدادهای او را از دیدگاه شرکت‌کنندگان و بازیگران صحنه - یعنی افراد جامعه تحت بررسی - مطالعه کند نه در کسوت ناظر و تماشاگر بیرونی.^۱ البته چنان که شوسکی (۱۹۷۵: ۳۴) متذکر شده است، مردم‌شناس ناگزیر بود در میدان عمل به مشاهدات متنوع و مفصل دست بزند و مشهودات خود را به‌دقت و بدون فوت وقت ثبت و ضبط کند تا زمینه تعبیر و تفسیرهای لازم را فراهم سازد.

دو امر مشاهده رفتارها و رخدادهای فرهنگی - اجتماعی در حین وقوع و در صحنه عمل و دیدن امور از چشم‌انداز بازیگران اصلی صحنه‌های فرهنگ و اجتماع، از ویژگی‌های برجسته روش قوم‌نگاری - حتی روش پژوهش کیفی به‌مفهوم امروزی - است. بر این دو خصیصه باید ویژگی کل‌گرایی را هم افزود؛ یعنی مطالعه پدیده‌های فرهنگی و اجتماعی در کلیت و تمامیت آنها بدون تجزیه‌های تصنعی. مطلب اخیر - یعنی مطالعه امور در کلیت آنها - را برخی از متفکران علوم رفتاری تأیید کرده و حتی ستوده‌اند. ابراهام مزلو^۲ - روان‌شناس انسان‌گرا - در یکی از آثار مهم خود (۱۹۷۰) بی‌آنکه منکر ارزش روش کمی در همه وجوه آن باشد، به نارسایی‌های آن در پاره‌ای از زمینه‌ها از جمله برخی از نظریه‌های روان‌شناسی مثل روان‌شناسی شخصیت، بالینی و اجتماعی اشاره کرده است. در مقابل، وی اعتبار روش کلی - همان روشی که مردم‌شناسان و قوم‌شناسان به کار

۱. اینها نکاتی هستند که باید نصب‌العین کسانی باشد که امروز می‌خواهند به تحقیق کیفی دست یابند.

می‌برند - را برای مطالعه حیطه‌های فوق تأیید کرده است. او الگوهای برگرفته از «علوم غیرشخصی، مربوط به اشیا، موضوعات، حیوانات و فرایندهای جزئی» را برای فهم «افراد و فرهنگ‌ها در کلیت آنها محدود و ناکافی» تلقی کرده است (همان، ص XIII).

مردم‌شناس با روش ابداعی خود توانست تا نیمه اول قرن بیستم به موفقیت‌های چشمگیری دست یابد و آرای مهمی را درباره ساختار اجتماعی، کنش‌های فرهنگی، و جهان‌بینی اقوام ابتدایی به جهان اندیشه عرضه کند. مردم‌شناس مخصوصاً موفق شد مفهوم بسیار پیچیده و بنیادی فرهنگ و ارتباط آن را با وجوه مختلف زندگی جوامع بشری روشن کند. این موفقیت‌ها موجب شد که در حیطه‌های پژوهشی دیگر همچون جامعه‌شناسی، روان‌شناسی اجتماعی، و آموزش و پرورش، در صدد برآیند که از روش مردم‌شناسی - قوم‌نگاری - برای حل مسائل خود بهره بگیرند.

در هر حال، روش کیفی نشئت گرفته در مطالعات مردم‌شناسی، به این علم منحصر نماند و به علوم اجتماعی و رفتاری دیگر تسری داده شد. درست است که جوامع متمدن، آن همگونی، یکپارچگی و خودکفایی جوامع ابتدایی را ندارند - که این خود کاربرد روش کیفی را در مورد آنها دشوار می‌کند - اما جوامع پیشرفته، از اقشار، گروه‌ها و نهادهایی تشکیل می‌شوند که حول اغراض، ویژگی‌ها و ارزش‌های خاصی شکل گرفته‌اند که می‌توان روش کیفی را در مورد آنها اعمال کرد. در هر حال، روش مردم‌شناسی فرهنگی در بسیاری حیطه‌ها از جمله تعلیم و تربیت نتایج مفیدی به بار آورده است (اسپیندلر^۱ و اسپیندلر^۲، ۱۹۹۲؛ و اسپیندلر، ۱۹۶۳).

۲. ریشه‌های فلسفی: دیدگاه تفسیری

خاستگاه دوم رویکرد پژوهش کیفی، ریشه‌های فکری متعددی دارد که در طول زمان شکل گرفته و به صورت سه دیدگاه بالنسبه متمایز اما کاملاً مرتبط به هم - یعنی

دیدگاه‌های تفسیری (هرمنوتیک)، پدیدارشناختی و انتقادی - ظاهر شده است. این دیدگاه‌ها در پیدایش نهضت فکری - فرهنگی پست مدرنیسم نیز سهم داشته‌اند. از لحاظ تاریخی، دیدگاه تفسیری از دو دیدگاه دیگر، سابقه طولانی‌تری دارد. در این نوشتار، تأکید اصلی ما بر رابطه دیدگاه تفسیری (تأویلی یا هرمنوتیک) با پژوهش کیفی خواهد بود. مسلماً آشنایی با این دیدگاه، فهم دو دیدگاه دیگر را تسهیل خواهد کرد.

چنان‌که اشاره شد، دیدگاه تفسیری، سابقه دیرینه‌ای دارد و ریشه‌های آن در سنت غربی به یونان باستان برمی‌گردد. هم در یونان قدیم و هم در قرون وسطای مسیحی، از علم تفسیر یا هرمنوتیک برای تشخیص میزان انسجام و یکپارچگی متون از لحاظ دستوری، سبک نگارش و محتوا و نیز برای فهم نوشته‌ها، مخصوصاً نصوص مقدس بهره‌گیری می‌شده است.^۱

در قرن نوزدهم، متفکرانی چون فردریش شلایر ماخر^۲ و ویلهلم دیلتای^۳، تحولاتی در دیدگاه تفسیری به وجود آوردند که موجب شد خط تفسیری از آن به بعد به حوزه متون دینی و ادبی منحصر نماند، بلکه علاوه بر متون از آن برای مطالعه اعمال، رفتارها، نگرش‌ها و کلاً موقعیت‌های اجتماعی - انسانی نیز بهره گرفته شود. به این ترتیب، دیدگاه تفسیری، در تقابل با دیدگاه کمی (روش علوم طبیعی) که کسانی مانند گالیله و نیوتن آن را بنیاد نهاده بودند و نزدیک بود الگوی تمام‌عیاری برای مطالعات اجتماعی - انسانی تلقی شود، به صورت آلترناتیوی برای مطالعه علوم اخیرالذکر درآمد. از این زمان به بعد، بین دیدگاه تفسیری (و دیدگاه‌های مرتبط با آن) از یک سو و دیدگاه کمی که در قرن نوزدهم و بیستم به ترتیب با پوزیتیویسم کلاسیک و منطقی‌گره خورد، بر سر مشروعیت برای مطالعه مسائل انسانی مناظره‌های تئوریک فراوانی در گرفته که تا امروز ادامه دارد؛ و چنان‌که در مقدمه عنوان شد، پژوهش کیفی در طول قرن بیستم که در واقع قرن

۱. در فرهنگ ایرانی - اسلامی نیز از تفسیر برای درک مفاهیم، مضامین و مدلول‌های کلام‌الله مجید و دیگر متون مذهبی، ادبی و حقوقی استفاده شده است.

2. Friedrich Schleiermacher

3. Wilhelm Dilthey

توسعه پژوهش است، فرازونشیب‌هایی را طی کرده، ولی عمدتاً تحت الشعاع پژوهش کمی بوده، و تنها در دهه‌های اخیر آن قرن از انزوای خارج شده است. اختلاف نظرهایی که بین طرفداران دیدگاه‌ها و رویکردهای کمی و کیفی در علوم انسانی - اجتماعی بروز کرده، عمدتاً حول این پرسش بوده است که کدام یک از این دو روش برای مطالعه پدیده‌های انسانی صائب‌تر و شایسته‌تر است (کدام یک سنخیت و مشروعیت بیشتری دارد). طرفداران رویکرد کمی معتقدند که بین پدیده‌های طبیعی و انسانی از لحاظ کمیت پذیری تفاوتی نیست و اگر باشد، از این نظر است که پدیده‌های انسانی مثلاً پیچیده‌ترند و لذا با همان روش کمی منتها با مراعات ملاحظات می‌توان آنها را مطالعه و قانونمندی‌های آنها را کشف کرد. تفسیرگرایان با این دیدگاه مخالف‌اند و اعتقاد دارند که رویدادهای اجتماعی بافت وابسته هستند (به موقعیت‌های اجتماعی وابستگی دارند) و از سویی، متأثر از آرزوها، عواطف، مقاصد و نیات انسان‌ها، ضمیر آگاه، و حتی ضمیر ناخودآگاه آنان هستند، لذا باید با شیوه‌ای متفاوت از رویکرد پوزیتیویستی بررسی شوند. از آنجا که هدف در این مقاله، روشن کردن دلایل وجودی پژوهش کیفی است، ذیلاً برخی از دلایل مشروعیت رویکرد کیفی را - البته از دید خود آن مکتب - با تفصیل بیشتری ارائه خواهیم کرد. قطعاً در ارائه این دلایل، مقایسه‌هایی هم بین دو دیدگاه کمی و کیفی صورت خواهد گرفت.

دیدگاه تفسیری برای تأیید دعاوی خود چه دلایلی ارائه می‌دهد؟ پاسخ این سؤال به وجوه هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی این دیدگاه برمی‌گردد. برای توضیح مطلب، مقایسه اجمالی برخی ابعاد هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی دیدگاه‌های پوزیتیویستی و تفسیری مفید خواهد بود. باید دید که در دیدگاه پوزیتیویستی واقعیت را چگونه می‌بینند و معرفت را چگونه سازمان می‌دهند. این پرسش درباره دیدگاه تفسیری هم باید طرح و به آن پاسخ داده شود.

چنان‌که قبلاً هم اشاره شد، در دیدگاه پوزیتیویسم، واقعیت را شامل امور عینی، قابل مشاهده و اندازه‌گیری، و قابل کنترل و پیش‌بینی تلقی می‌کنند. بدیهی است که

پدیده‌هایی که در علوم مختلف به عنوان مظاهر واقعیت بررسی می‌شوند، صور متفاوتی دارند. اما از دیدگاه پوزیتیویسم واقعیت به هر شکل و صورت که تظاهر کند، قابل مشاهده عینی، و به عبارت دیگر، در اساس قابل درک از راه حواس است. ادراک حسی در حقیقت نقطه تلاقی هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی پوزیتیویستی، و به عبارتی، محل تلاقی ذهن و عین است؛ گویی جداری است که ذهن را از واقعیت جدا می‌کند.

مسئله واقعیت موضوع هر علمی که باشد، در کلیت آن قابل مشاهده نیست. لذا برای شناخت آن باید بنیادی‌ترین و بسیط‌ترین اوصاف و خواص آن را از راه تجربه حسی مشاهده کرد. این بنیادی‌ترین خواص که متناظر با بنیادی‌ترین ادراکات حسی است، پدیدآورنده چیزی است که در عرف پژوهش‌های آمپریستی - پوزیتیویستی به داده‌های [فاکت‌ها، مُعطیات] محض - یا طبیعی و خالص - شهرت دارد. منظور از داده‌های محض، آن‌گونه واقعیت‌هایی است که جز به صورت موجود، و به عبارتی، جز به آن صورت که ادراک شده‌اند، به شکل دیگری قابل ادراک یا تفسیر نیستند. به این ترتیب، در پوزیتیویسم، سعی بر آن است که در مشاهده پدیده‌ها خود را از تفسیرهای چندگانه که از آن بوی ذهن‌گرایی و نسبیت می‌آید، وارهانند. در معرفت‌شناسی پوزیتیویستی، تجارب و ادراکات حسی بنیادین، مولد باورهای بنیادین هستند؛ باورهایی که صحت آنها مسبوق به شهادت حواس است، نه چیز دیگر (لهر^۱، ۱۹۸۲: ۷۶). بر اساس باورهای بنیادین، گزاره‌ها و باورهای مشتق (ترکیبی) شکل می‌گیرند. در استنباط گزاره‌های مشتق و مخصوصاً در توسعه و تعمیم آنها، از قوانین منطق و استدلال ریاضی بهره‌گیری می‌شود. ظاهراً اصطلاح پوزیتیویسم منطقی نیز از پیوند بین تجربه و منطق، یا همانا استقراء و قیاس پدیده آمده است (تیلور^۲، ۱۹۸۲: ۱۵۷). این نکته را هم باید افزود که اصل مشهور تحقیق‌پذیری که محور شناخت‌شناسی پوزیتیویستی است، برگزازه‌های بنیادین و داده‌های محض متکی است؛ به این ترتیب که وقتی قرار باشد معنی گزاره‌ای را

تعیین کنند، آن را به گزاره‌های ساده‌تر و بنیادی‌تر تبدیل می‌کنند به نحوی که بتوان آن را بر پایه داده‌های محض تأیید یا رد کرد.

آنچه برای بحث ما اهمیت فراوان دارد، آن است که کمیت‌گرایان همان اصول هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی را که در مورد پدیده‌های طبیعی اعمال می‌کنند، درباره پدیده‌های انسانی هم قابل اعمال می‌دانند. پس از نظر آنان، پدیده‌های انسانی به روش عینی کمی قابل مشاهده هستند. لذا نه تنها اعمال و رفتارهای انسانی مشهود، بلکه باورها، نگرش‌ها و ارزش‌ها نیز با این روش قابل مشاهده عینی هستند.

حال باید نظر طرفداران دیدگاه تفسیری را نیز درباره هستی و دانش به اجمال بررسی کرد. هستی‌شناسی دیدگاه تفسیری به شدت با معرفت‌شناسی آن آمیخته است. چنان‌که عنوان شد، در رویکرد پوزیتیویستی که به شدت عینی‌گرا است، تصور این است که ذهن‌گویی آینه‌وار واقعیت را بدون دخل و تصرف در خود منعکس می‌کند. لذا فرض بر این است که باورها، ارزش‌ها و نظام مفهومی محقق در ادراکات او از واقعیت دخالت نمی‌کنند. اما مخالفان و منتقدان دیدگاه آمپریستی - پوزیتیویستی که طیف وسیعی از فلاسفه و اندیشمندان سایر رشته‌های علوم اجتماعی و انسانی را تشکیل می‌دهند، این عینیت‌گرایی افراطی را زیر سؤال برده‌اند. رایلی^۱ (۱۹۷۴) نظر منتقدان پوزیتیویسم را درباره ادراک، حقیقت، و واقعیت، به شرح زیر جمع‌بندی و خلاصه کرده است:

۱. ادراک امر خنثایی نیست؛ بلکه به میانجی مقوله‌های زبانی، نگرش‌های

ذهنی، و علایق مشاهده‌کننده شکل می‌گیرد.

۲. ادعای مربوط به حقیقت و اعتبار، منعکس‌کننده ارزش‌ها و علایقی

هستند که تاریخ به آنها تعیین می‌بخشد.

۳. واقعیت به میانجی طرح‌واره‌های مفهومی (مقولات) [کانت]،

ایدئولوژی‌ها [مارکس]، بازی‌های زبانی [ویتگنشتاین]^۱، و پارادایم‌ها [کیون]^۲، دریافت می‌شود. (نقل از جانسن^۳ و پشکین^۴، ۱۹۹۲: ۶۸۸)

ملاحظه می‌شود که از نظر منتقدان پوزیتیویسم، ادراک و حقیقت محض و خالص وجود ندارد. هم ادراک از عوامل متعدد متأثر می‌شود و هم حقیقت از صافی‌های چندی باید بگذرد. بنابراین، واقعیت هم به صورت عینی آن قابل دسترسی نیست. اساساً بعضی از تفسیرگرایان معتقدند که طریقه واحد منحصر به فردی برای توصیف جهان وجود ندارد (گودمن^۵، ۱۹۷۲). توجه شود که این انتقادهای بر پوزیتیویسم در کلیت آن وارد است، نه فقط بر پوزیتیویسم در علوم اجتماعی و انسانی. لذا این انتقادهای با شدت بیشتری در مورد پوزیتیویسم در تحقیقات اجتماعی - انسانی مصداق پیدا می‌کند. در هر حال، به عقیده این منتقدان، زبان و ذهن و ارزش و فرهنگ و تاریخ، دید انسان را درباره حقیقت و واقعیت تحت تأثیر قرار می‌دهند.

طرفداران رویکرد تفسیری، هم‌صدا با دیگر منتقدان پوزیتیویسم اعتقاد دارند که واقعیات اجتماعی در مفهوم وسیع کلمه به صورت عینی و مستقیم قابل مشاهده نیستند. خود واقعیات اجتماعی، طیف وسیعی از گفتارها (زبان)، اعمال، رفتارها، موقعیت‌ها، باورها، نگرش‌ها، ارزش‌ها و... را تشکیل می‌دهند که بعضی از آنها عینی و برخی ذهنی و احتمالاً انتزاعی‌اند. اما فرض آن است که این واقعیات‌ها باید تفسیر شوند؛ حتی بخشی از واقعیت اجتماعی باید استنباط شود.

در خصوص معرفت‌شناسی رویکرد تفسیری در این مقطع از بحث به همین اندازه بسنده می‌کنیم که معرفت در این دیدگاه بر پایه فهم شکل می‌گیرد نه لزوماً ادراک حسی و فرایندهای مترتب بر آن. کلید فهم نیز تفسیر است. تشکیل معرفت بر مبنای تفسیر و فهم، مشکلات خاص خود را دارد که در ادامه بحث، اشاراتی به آنها خواهد شد.

1. Wittgenstein

2. Kuhn

3. Jansen, G.

4. Peshkin, A.

5. Goodman, N.

اکنون باید دید مسائل علوم اجتماعی - انسانی به کدام اعتبار مشمول تفسیر واقع می‌شوند. اما قبل از آن باید مفهوم تفسیر را قدری روشن کنیم. تفسیر یا به عبارتی تأویل در لغت به معنی روشن کردن و وضوح بخشیدن و در اصطلاح اهل فن مراد از آن ابهام‌زدایی از متن، روشن ساختن معانی نهفته در آن، و دستیابی به فهم منسجمی از معانی زیرساختی آن است (← تیلور، ۱۹۷۱: ۱۵۴ - ۱۵۳) پس متن ممکن است مبهم، ناهماهنگ، نامنسجم، الذکر و حتی به ظاهر متناقض جلوه کند. وظیفه مفسر، زدودن این ابهامات و اشکالات و هموار ساختن راه فهم متن است.

برخی از نمایندگان رویکرد تفسیری، سه عنصر را در تفسیر تمیز داده‌اند: ۱. متن (یا عبارت)، یا چیزی (اعم از رفتار و گفتار) که حامل معنی باشد؛ ۲. معنی یا پیامی که در متن یا موضوعی که باید تفسیر شود، حضور دارد؛ ۳. شخصی که معنی برای او است یا از او سرچشمه می‌گیرد.

به این ترتیب، بین متن یا بنیادی از واقعیت که باید تفسیر شود و معنی آن، تمایزی - ولو نسبی - در نظر گرفته می‌شود. اگرچه معنی و متن دو روی یک سکه هستند، عین یکدیگر نیستند، چه، اگر بودند، تفسیر بی‌وجه می‌نمود. تفسیر بر این فرض استوار است که معنی، گرچه نه به‌طور کامل، به‌صورت مختلف، به عبارات متفاوت، قابل بیان است. در واقع از همین خاصیت برای انجام تفسیر بهره‌گیری می‌شود. به این ترتیب، در تفسیر، از فهم معانی بخش‌هایی از متن که روشن‌ترند، برای فهم بخش‌های دیگر که مبهم هستند، استفاده می‌شود.

اینکه گفته شد معنی برای شخص یا به اصطلاح مخاطبی است یا از شخص و منبعی نشئت می‌گیرد، گویای آن است که اعمال، موقعیت‌ها و چشم‌اندازهای انسانی در خلأ معنی نمی‌دهند بلکه برای شخص یا گروهی از اشخاص معنی می‌دهند (تیلور، ۱۹۸۲: ۱۳۹). معنی علاوه بر دو ویژگی پیش گفته - یعنی برای کسی بودن، و با چیزی (متنی، موقعیتی) ارتباط داشتن - یک ویژگی دیگر نیز دارد و آن این است که به‌تنهایی تحقق پیدا نمی‌کند بلکه در یک حوزه معنایی یعنی در ارتباط با معانی امور دیگر محقق می‌شود. تعبیر این نکته [به سیاق ساختگرایان] آن

است که حدوث تغییر در یک عنصر حوزه معنایی موجب تغییر در سایر عناصر خواهد شد. باید توجه داشت که به عقیده تفسیرگرایان (همان، ص ۱۵۹)، تعریف معنی با آنچه در علم معانی (سمانتیک) از معنی مراد می‌شود، اندکی متفاوت است. در معناشناسی، معنی علاوه بر آنکه برای کسی است و در یک حوزه خاص تحقق می‌یابد و دارای سمبول (یا دال) است، مدلول یا مصداق بیرونی^۱ نیز دارد. عنصر آخر - مدلول یا مصداق بیرونی - در علم تفسیر لحاظ نمی‌شود.

و اما به اصل قضیه برگردیم: پدیده‌های انسانی - اجتماعی چگونه موضوع تفسیر قرار می‌گیرند؟ متون، مخصوصاً متون دینی، قضایی، تاریخی و غیره از دیرباز تفسیر شده‌اند. اما آیا پدیده‌های انسانی - اجتماعی که هم کلامی و هم غیرکلامی هستند قابل تفسیرند؟ نمایندگان رویکرد تفسیری به این سؤال پاسخ مثبت می‌دهند و معتقدند که هم متن‌ها و هم متن‌واره‌ها^۲ یا همانا اعمال و رفتار و موقعیت‌های انسانی را می‌توان تفسیر کرد، گویی که فعالیت‌های انسانی به مفهوم وسیع کلمه تشکیل یک متن پیچیده قابل تفسیر را می‌دهند. به اعتقاد تیلور (۱۹۸۲: ۱۶۳) متن‌واره‌ها را می‌توان توصیف و به متن تبدیل و سپس تفسیر کرد. به همین دلیل نیز هست که بعضی علوم اجتماعی را در مجموع علوم تفسیری یا هرمنوتیک تعبیر کرده‌اند (تیلور، ۱۹۸۲: ۱۸۱؛ کومستوک^۳، ۱۹۸۲: ۳۷۱).

با قبول این فرض که مسائل اجتماعی - انسانی باید تفسیر شوند، پرسش بعدی آن است که ملاک و معیار تفسیر چیست؟ به عبارت دیگر، تفسیر از دیدگاه چه کسی باید صورت پذیرد؟ این پرسشی اساسی است. ملاک‌ها یا از درون سیستم اجتماع یا از بیرون آن باید تأمین شوند؛ اما یکی از شاخصه‌های مهم پژوهش کیفی آن است که در این پژوهش، ملاک‌ها از درون سیستم تأمین می‌شوند، یعنی از درون جامعه، از نورم‌ها (هنجارها)ی اجتماعی. به کدام ترتیب؟

پیتر وینچ^۴ (۱۹۵۸) - فیلسوف و جامعه‌شناس انگلیسی - با تحلیل و مقایسه

1. referents

2. text-analogues

3. Comstock, D. E.

4. Peter Winch

فعالیت‌های پژوهشی محققان علوم طبیعی و اجتماعی، نتیجه گرفته که هر محققى در حوزه پژوهشى خود درصدد کشف نظم‌ها و قانونمندی‌های آن حوزه است. حال در مرحله مشاهده پدیده‌ها، کشف نظم‌ها مستلزم قضاوت درباره یکسانی‌ها یا نایکسانی‌های امور است. اموری یکسان تلقی می‌شوند که در موارد مختلف ویژگی‌های معینی را بروز دهند. تشخیص یکسانی این ویژگی‌ها مستلزم وجود قاعده و معیار است. پس قضاوت، معیار و قاعده می‌خواهد با این تفاهم که اموری که طبق یک قاعده یکسان‌اند، ممکن است طبق قاعده‌ای دیگر متفاوت به‌شمار آیند. برای مثال، راننده‌ای که از چراغ قرمز عبور می‌کند، طبق قواعد راهنمایی و رانندگی متخلف است؛ اما رفتار دو راننده که هر دو از چراغ خطر می‌گذرند ولی یکی از آن دو این خلاف را به قصد رساندن مجروحی به بیمارستان مرتکب می‌شود، از لحاظ قواعد بشردوستانه یکسان نخواهد بود. به هر حال، به قول وینچ، «تحقیق نوع قانونمندی‌هایی که در پژوهش خاصی مطالعه می‌شوند، مستلزم بررسی ماهیت قواعدی است که طبق آن در آن حوزه پژوهشی درباره یکسانی امور قضاوت می‌شود» (۱۹۷۱: ۱۳۷). بنابراین، برای درک فعالیت پژوهشی پژوهندگان زمینه‌های علمی مختلف باید راهکارهایی را که پژوهندگان اعمال می‌کنند، فهمید؛ و این شامل درک معیارها و قواعدی که برپایه آنها پژوهشگر یکسانی یا نایکسانی امور را تشخیص می‌دهد، نیز می‌شود.

وینچ معتقد است که این قواعد و معیارها «به بافت اجتماعی یک فعالیت مشترک بستگی دارد» (همان)؛ پس جنبه اجتماعی دارد و محقق از آن لحاظ که عضو جامعه خاصی از پژوهندگان است، آنها را کسب می‌کند. فعالیت پژوهشی و راهکارهای آن، مستلزم دو نوع رابطه است: یکی رابطه پژوهشگر با پدیده‌هایی که مشاهده و مطالعه می‌کند (که آن را بیشتر نظریه علمی تعیین می‌کند)؛ دیگری، رابطه پژوهشگر با همکاران خود (همان، ص ۱۳۸). ارتباط و مراوده با همکاران، مجموعه‌ای از مفاهیم و نمادهای مشترک را تأمین می‌کند که به موجب آنها پژوهشگر می‌تواند درباره یکسانی پدیده‌ها - به قصد مقوله‌بندی آنها - قضاوت

کند. به این ترتیب، وینچ [احتمالاً هم‌نوا با ریچارد کیون و دیگران] اصرار دارد که حتی در تحقیقات علوم دقیقه، مشاهده محض نامقید وجود ندارد؛ زیرا حتی در مشاهدات این حوزه‌ها، وفاق بین پژوهندگان در تعیین معیار برای تشخیص یکسانی‌ها و نایکسانی‌ها دخالت دارد.

اما به عقیده وینچ، بین فعالیت پژوهشی محقق، پدیده‌های اجتماعی و دانشمند علوم تجربی، تفاوتی اساسی وجود دارد؛ زیرا درحالی‌که فعالیت پژوهشی عالم علوم تجربی با یک دسته قواعد سروکار دارد، فعالیت پژوهشگر مسائل اجتماعی با دو دسته قاعده مرتبط است، چون او «... هم آنچه را جامعه‌شناس مطالعه می‌کند [پدیده‌های اجتماعی]، مطالعه می‌کند و هم نحوه مطالعه او از این پدیده‌ها، فعالیت‌های انسانی هستند که طبق قاعده انجام می‌پذیرند.» (همان، ص ۱۳۷). به اعتقاد وینچ، آنچه در مطالعات اجتماعی تعیین‌کننده یکسانی یا نایکسانی است، قواعد مربوط به «موضوع» تحقیق است، نه قواعد ناظر بر رفتار علمی پژوهنده اجتماعی. به عبارت دیگر، معیار تشخیص یکسانی‌ها و نایکسانی‌های پدیده‌های اجتماعی را هنجارها و موازین خود جامعه تعیین می‌کند نه چیز دیگر.

از سخن وینچ به خوبی پیدا است که در پژوهش‌های علوم اجتماعی - انسانی، رابطه محقق با موضوع تحقیق رابطه‌ای صرفاً مشاهده‌گر / مشاهده‌شونده (موضوع تحقیق) نیست. به عبارت دیگر، رویدادهای اجتماعی را نمی‌توان و نباید به‌سان ناظر بیرونی مشاهده کرد؛ بلکه باید با توجه به هنجارها و معیارهای مرسوم آن جامعه آن را مشاهده و تفسیر کرد. از همین رو است که، به‌عنوان مثال، پژوهشگری که از اسلام و تشیع اطلاع کافی نداشته باشد و با آیین‌های شیعیان از نزدیک آشنا نباشد، نمی‌تواند مراسم سوگواری شیعیان را در ماه محرم به‌درستی درک و تفسیر کند.

اکنون با فرض آنکه اعمال و رفتارهای آدمی تابع هنجارها و موازین اجتماعی است، باید دید که این رفتارها در مقوله‌های کلی و وسیع کدام‌اند و چه سنخ رابطه‌ای با بافت جامعه دارند. در پاسخ به این پرسش باید خاطر نشان کرد که یک

سری از رفتارها و اعمال وجود دارند که در سطح ملموس و قابل مشاهده عینی رخ می دهند، مثل رفتار رأی دادن در انتخابات یا به هنگام تصمیم گیری های جمعی، یا رفتار معلم در کلاس درس، یا رفتار دانش آموز به هنگام درس پس دادن، یا رفتارهای عبادی و غیره. در کنار این رفتارهای به ظاهر عینی، به یک رشته امور ذهنی از قبیل باورها، نگرش ها، ارزش ها، آرزوها و غیره نیز وجود دارد که افراد در عکس العمل به موقعیت های بیرونی آنها را بروز می دهند (تیلور، ۱۹۸۲: ۱۷۳). از این امور با عنوان «معانی ذهنی» یاد کرده اند. در رویکرد کمی، به ویژه در حوزه های روان شناسی و جامعه شناسی، دو سنخ رفتار فوق محور تحقیقات میدانی قرار گرفته اند؛ به این ترتیب که رفتارهای به اصطلاح عینی از راه مشاهده و معانی ذهنی از طریق پرسشنامه و مصاحبه بررسی شده اند. نکته قابل توجه آنکه محققان کمیت گرا با داده های برگرفته از این قبیل مشاهدات میدانی، به مثابه داده های محض یا طبیعی (داده هایی که از شائبه تفسیر و به تبع آن، ذهن گرایی به دورند) معامله می کنند. انتقاد کیفیت گرایان به رویکرد فوق این است که در قبال هیچ کدام از دو سنخ رفتار و معانی فوق الذکر نمی توان بدون نوعی تفسیر تحقیق کرد. به عبارت دیگر، تفسیر هم در مشاهده اعمال اجتماعی و هم در تهیه پرسشنامه برای نظرخواهی دخالت دارد. به نظر کهلر (۱۹۴۷) - که خود کمیت گرای متعادلی به نظر می رسد - حتی موقعی که قرار است روش کمی اعمال شود، برای مقوله بندی نوع پدیده و رفتاری که باید مطالعه شود، تفسیر کیفی لازم است.

دو سنخ واقعیت های مذکور در بالا - اعمال انسانی قابل مشاهده و معانی ذهنی - پدیده های بارز و نسبتاً سهل الوصول پژوهش های اجتماعی - رفتاری هستند و به همین جهت نیز در پژوهش های کمی به شدت بر آنها تکیه می شود. در پژوهش کمی، سعی بر این است که از طریق داده هایی که به این ترتیب به دست می آید، قانونمندی های پدیده های اجتماعی - انسانی کشف شود. اما پژوهشگران کیفیت مآب، این واقعیت ها و داده های مبتنی بر آنها را بافت وابسته می دانند. جان سرل (۱۹۶۹) - فیلسوف زبان - داده های مبتنی بر فعالیت ها و اعمال انسانی را

داده‌های نهادی تلقی می‌کند، زیرا «وجود آنها مسبوق به وجود نهادهای انسانی خاصی است.» (نقل از بردو^۱ و فاینبرگ^۲، ۱۹۸۲: ۱۱۸). پس این داده‌ها و واقعیت‌ها، در چهارچوب نهادهای انسانی شکل می‌گیرند؛ مثلاً رفتار رأی‌دادن مسبوق به نهاد دموکراسی، و موفقیت تحصیلی بر نهاد مدرسه، و تظاهرات خیابانی راستین بر وجود نهاد آزادی بیان مبتنی است. پس چنین داده‌هایی طبیعی نیستند، بلکه به نهادهای اجتماعی و شرایط اجتماعی - فرهنگی و حتی تاریخی وابسته‌اند و باید با توجه به این ویژگی‌ها مطالعه شوند.

اما واقعیت اجتماعی، به دو دسته اعمال و معانی بالا ختم نمی‌شود؛ هر چند که اینها بارزترین و ملموس‌ترین جلوه‌های واقعیت اجتماعی را تشکیل می‌دهند. علاوه بر اینها، زمینه‌ها، معانی، رسوم، نهادها و به‌طور کلی عملکردهایی نیز وجود دارد که زیر ساخت واقعیت‌های عینی‌تر و ملموس‌تر را تشکیل می‌دهند. به عقیده نظریه‌پردازان پژوهش کیفی، این واقعیت‌ها با ابزار پژوهش کمی قابل مطالعه نیستند و در چهارچوب این نوع پژوهش نمی‌گنجند.

این واقعیت‌ها کدام‌اند و چه اموری را شامل می‌شوند؟ نظریه‌پردازان کیفیت‌گرا (تیلور، ۱۹۸۲: ۱۷۱ - ۱۶۹) دو مقولهٔ دیگر از «معانی» را در زمرهٔ این واقعیت‌های اجتماعی ذکر کرده‌اند: معانی بین‌الذهان و معانی مشترک. ذیلاً به اجمال و بر سبیل مثال، و نه ارائهٔ تصویر جامعی از واقعیت اجتماعی، این دو نوع معنی توضیح داده می‌شود.

برای توصیف و تبیین معانی بین‌الذهان باید نگاه تازه‌ای به فعالیت‌ها و اعمال انسانی افکند؛ همان فعالیت‌هایی که محققان کمیت‌مآب آنها را مبنای داده‌های محض می‌انگارند. چنان‌که عنوان شد، اعمال و فعالیت‌های انسانی - اجتماعی، در چهارچوب نهادهای اجتماعی و در ارتباط تنگاتنگ با قواعد و هنجارهای آن رخ می‌دهند؛ که برای مثال می‌توان از نهاد رأی‌دادن و مذاکره نام برد. طبق قواعد این نهادها، مثلاً بالا بردن دست یا نوشتن چیزی روی کاغذ و انداختن آن در صندوق

به منزله رأی دادن، و ترک جلسه به مثابه قطع مذاکرات است. اعمال و فعالیت‌هایی که در چهارچوب نهادها صورت می‌گیرد، بسته به اینکه در کدام جامعه باشند، ترتیبات (حتی تشریفات)، تمایزات، و توصیفات ویژه‌ای دارند؛ برای نمونه، این ترتیبات در مورد نهاد مذاکره در جوامع مردم‌سالار عبارت است از: وجود دو جناح بالنسبه مستقل و واجد هویت متمایز؛ وجود اعتقاد به «چانه‌زنی»، به اصطلاح امتیاز دادن و گرفتن، وجود توافق در این خصوص که مذاکره امری قراردادی است که می‌توان به آن وارد شد، آن را ترک کرد، یا آن را تا پایان ادامه داد؛ وجود این باور که مذاکره فعالیتی عقلایی است که اگر با حسن نیت توأم باشد، می‌توان برپایه آن اختلافات را حل و فصل کرد.

تیلور (۱۹۸۲: ۱۷۱) بر این اعتقاد است که ترتیبات و تمایزات مرتبط با نهادهایی همچون مذاکره، با واژگان زبان جامعه ارتباط تنگاتنگ بلکه تناظر دارد. به عبارت روشن‌تر، در هر زبانی واژگانی هست که در آن، فضای معنایی مربوط به نهادهای اجتماعی تنظیم و ترسیم می‌شود. رابطه واژگان زبان با ترتیبات فعالیت‌های نهادی چنان درهم‌بافته است که تفکیک زبان را از آداب و عملکردهای اجتماعی دشوار، بلکه تقریباً غیرممکن، می‌سازد. زبان نه تنها توصیفاتی برای ترتیبات فعالیت‌های نهادی به دست می‌دهد، بلکه خود به یک اعتبار عین همان آداب و ترتیبات است.

تیلور این قبیل واقعیات‌های اجتماعی را - در واقع این آداب و عملکردها را - معانی بین‌الاذهان تلقی می‌کند. مثال‌های این معانی، اموری مثل نهاد مذاکره، نهاد رأی دادن، نهاد عزادارای شهدای کربلا (در جوامع شیعه اثنی‌عشری)، و نهاد ایثار در جوامع عقیدتی و غیره تواند بود. این معانی عینی هستند نه ذهنی؛ زیرا با آداب و شیوه‌های عمل اجتماعی یکی هستند. البته این معانی در جوامع مختلف صورت‌های متفاوت دارند. این معانی در واقع زیرساخت مؤسساتی اجتماعی هستند که انسان‌ها در چهارچوب آنها عمل و فعالیت می‌کنند.

به عقیده تیلور، این معانی در شمول قواعدی هستند که جان سرل (۱۹۶۹) آنها را

قواعد درون‌ساختی^۱، یا قواعد سازنده و تشکیل دهنده نهادها و رفتارها تلقی کرده است. سرل - فیلسوف زبان - در پژوهش‌های فلسفی خود درباره رابطه زبان و رفتارهای نهادی انسان، دو دسته قواعد را تمیز می‌دهد: قواعد تنظیم‌کننده^۲ و قواعد تشکیل دهنده (یا درون‌ساختی). نقش قواعد دسته اول، تنظیم رفتارهای ازپیش‌موجود است مثل اینکه گفته می‌شود: از چراغ قرمز عبور نکنید، یا راستی پیشه کنید. با قواعد دسته دوم، رفتارها نه تنها تنظیم، بلکه ایجاد می‌شود، مثل قواعد بازی شطرنج یا فوتبال. قواعد بازی شطرنج جزء ساخت و ذات این بازی است؛ حذف آنها موجب ابطال بازی شطرنج خواهد بود. (سرل^۳، ۱۹۶۹؛ نقل از: بردو و فاینبرگ، ۱۹۸۲)

تیلور معتقد است که قواعد درون‌ساختی را می‌توان به معانی بین‌الاذهان، و به عبارتی به ساختارهای اجتماعی که به رفتارها و اعمال آدمی شکل و جهت می‌دهند، تعمیم داد. لهذا بازیگر صحنه اجتماع، به سان شطرنج‌باز، قواعد «بازی‌های» اجتماعی، یعنی قواعدی را که موجد نهادها و آداب اجتماعی هستند، کسب و درونی و بر وفق آن عمل می‌کند. بنابراین، وقتی دو گروه یا جناح مذاکره می‌کنند، موضوع، مسائل، ارزش‌ها و باورهایشان را به پای مذاکره می‌آورند و برای نیل به خواست‌های خود پافشاری می‌کنند. آنچه به پای میز آورده نمی‌شود - آنچه اعمال و رفتارهای حین مذاکره مسبوق به آن است - رسم و سنت مذاکره و به عبارتی اصل مذاکره است.

باید توجه کرد که معانی بین‌الاذهان به جوامع خاصی مثل جوامع لیبرال غربی اختصاص ندارد؛ بلکه چنین معناهایی در همه جوامع وجود دارد. آن جامعه عشیره‌ای نیز که مسائل خود را در نزد شیخ قبیله حل و فصل می‌کند، نه از راه مذاکره، نوعی معنی بین‌الاذهان دارد. باید افزود که این معانی در طول زمان دستخوش تغییر می‌شوند.

در خصوص معانی مشترک، به دلیل نبود مجال، به همین اندازه بسنده می‌کنیم که این معانی رابطه نزدیکی با معانی بین‌الاذهان دارند. این معانی در نزد جوامعی که دارای نظام معانی بین‌الاذهان استواری هستند، بیشتر دیده می‌شود. این معانی نه تنها بین اعضای گروه، جماعت یا از همه بالاتر قوم و ملتی مشترک‌اند. به این اعتبار که آنها را درک و درونی ساخته‌اند، بلکه به صورت بخشی از میدان عمومی درآمده و شکل یک چهارچوب ارجاعی همگانی به خود گرفته‌اند.

به این ترتیب، معانی مشترک بخشی از هویت گروه‌های قومی، نژادی، زبانی، مذهبی، و حتی ملت‌ها را در تمامیت آنها تشکیل می‌دهد. این معانی باورها، ارزش‌ها، آرمان‌ها و همه آن اموری را دربر می‌گیرد که سرنوشت یک گروه یا جماعت را به هم پیوند می‌زند و موجب وحدت و یکپارچگی آنها می‌شود. در واقع، بسیاری از مبارزات سیاسی - عقیدتی، به اتکای این معانی صورت می‌گیرد. لهذا این معانی در عین حال که وحدت‌بخش‌اند، تفرقه‌آفرین نیز توانند بود. در هر حال، این معانی با معانی بین‌الاذهان رابطه‌ای تنگاتنگ دارند. در واقع، با این معانی، زمینه برای شکل‌گیری و تحکیم معانی بین‌الاذهان فراهم می‌شود (تیلور، ۱۹۸۲: ۱۶۹).

از آنچه تاکنون مذکور افتاد، چنین برمی‌آید که اعمال و رفتارهای آدمی، در بافت جامعه و تحت شرایط و موقعیت‌های اجتماعی - انسانی رخ می‌دهند؛ موقعیت‌هایی که انسان‌ها در آنها قرار دارند یا با آنها رویارو می‌شوند. باورها، ارزش‌ها، نهادها، آداب و سنن، و اصول اعتقادی، به رفتارهای انسان شکل و معنی می‌بخشند. همان‌گونه که اجزای یک متن در ارتباط با هم و در ارتباط با کل متن معنی می‌دهند، رفتار و اعمال آدمیان نیز در بافت جامعه معنی می‌دهند و باید در این بافت تفسیر شوند. البته منکر اعمال فردی، اعمال غیرارادی و نیز اعمالی که برحسب عادت صورت می‌گیرند، نمی‌توان شد، اما رفتارهایی را که انسان‌ها در تعامل با دیگران و موقعیت‌ها بروز می‌دهند باید با توجه به بافت جامعه تفسیر و فهم کرد. همچنین فرد در برابر گروه و موقعیت‌های اجتماعی کاملاً دست‌بسته و

بی اختیار نیست؛ بلکه چنان‌که برخی از نمایندگان رویکرد کیفی معتقدند (← وودز^۱، ۱۹۹۲). فرد با موقعیت‌ها تعامل می‌ورزد و در این تعامل موقعیت را تفسیر می‌کند؛ هم بر موقعیت اثر می‌گذارد و هم اثر می‌پذیرد. این رابطه دیالکتیکی، هر اندازه که ضعیف هم باشد، یکی از علل تحول اجتماعی و یکی از دلایل پیچیدگی پژوهش کیفی و دلیلی بر ضرورت آن است.

حاصل کلام آنکه رویدادهای زندگی انسانی در سطوح مختلفی از لحاظ عینیت و انتزاعی بودن قابل بررسی است. اعمال و رفتارهای فیزیکی، عینی‌ترین سطح رفتار آدمی را تشکیل می‌دهند که به رویدادهای طبیعی بسیار نزدیک‌اند. از سویی ساختارهایی هم وجود دارد که هرچند ممکن است در بادی امر به چشم نیایند، به رفتارهای آدمی جهت می‌دهند و متقابلاً از آنها اثر می‌پذیرند. رفتارها و فعالیت‌های ملموس‌تر را باید در چهارچوب ساختارهای نامرئی‌تری تفسیر و درک کرد؛ و ساختارهای زیرساختی را باید با بررسی اعمال و رفتارهای مشهودتر کشف کرد.

ممکن است گفته شود که این کار با روش کمی هم امکان‌پذیر است. کیفیت‌مآبان در پاسخ می‌گویند: اولاً در تهیه ابزار - مثلاً پرسشنامه - تفسیر وجود دارد؛ ثانیاً با پرسشنامه می‌توان نظرسنجی‌هایی را به عمل آورد که حاصل آنها کشف انواعی از وفاق یا عدم وفاق در مورد باورها، نگرش‌ها، ارزش‌ها و غیره است. اما وفاق با ساختارهای زیرساختی - مثل معانی بین‌الذهان - تفاوت دارد. لذا به عقیده کیفیت‌گرایان، با این روش، محقق به ژرفای مسائل اجتماعی - انسانی هدایت نمی‌شود.

خلاصه و نتیجه‌گیری

در این مقاله بی‌آنکه وارد مسائل جزئی فلسفی، مردم‌شناختی و دیگر علوم اجتماعی شویم، کوشیدیم در سطحی کلی، مفهوم، ماهیت، خاستگاه‌ها و دلایل توجیهی پژوهش کیفی را در رابطه با انسان‌شناسی نشان دهیم. بدین منظور، محور

بحث را رویکرد تفسیری قرار دادیم. البته ریشه‌های پژوهش کیفی و صورت‌های مختلف آن، از آنچه در این مختصر آمده، بسیار وسیع‌تر و متنوع‌تر است.

دو خاستگاه کلی عمده برای پژوهش کیفی به دست دادیم: یکی، مطالعات مردم‌شناختی، به ویژه گونه‌های فرهنگی و اجتماعی آن؛ دیگری - که بیشتر جنبه نظری و فلسفی داشت - آرا و افکار جمعی از متفکران که رویکرد تفسیری را تحلیل و توجیه کرده‌اند. به نظر می‌رسد که این دو خط فکری در قرن بیستم به هم می‌رسند و یکدیگر را تأیید و حمایت می‌کنند. اثر این دو خط فکری بر پاره‌ای از روش‌های پژوهش کیفی مثل تعامل‌گرایی (کنش متقابل) نمادین که کسانی مثل جورج هربرت مید و شاگردان او در دهه‌های ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ در دانشگاه شیکاگو بنیاد نهادند و نیز در تحقیقاتی که بر مبنای افکار مکتب انتقادی فرانکفورت صورت گرفت، دیده می‌شود (- وودز، ۱۹۹۲؛ رافکی، ۱۹۷۱). اکنون پژوهش کیفی علاوه بر ذخیره‌ای از نتایج کارهای میدانی که عمدتاً محصول تحقیقات مردم‌شناسان و روان‌شناسان اجتماعی است، در زمینه هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی، واجد پایگاه‌های تئوریک تازه‌ای نیز شده است.

در مقایسه‌ای که بین رویکردهای کمی و کیفی به عمل آوردیم، مدلل داشتیم که روش اول از لحاظ هستی‌شناسی عینیت‌گرا است، و در آن واقعیت تقریباً به صورت ثابت و غیر تاریخی در نظر گرفته می‌شود. در این دیدگاه، ماهیت آدمی نیز امری ثابت در نظر گرفته می‌شود و برای فرد انسان در پیدایش تحولات اجتماعی نقش بارزی فرض نمی‌شود. معرفت‌شناسی این رویکرد نیز بر اساس مشاهده یک واقعیت عینی به مدد تجربه حسی و سامان دادن داده‌های تجربی - داده‌های محض - شکل می‌گیرد. معرفت نخست، متکی به تجربه حسی و سپس قوانین منطقی و استنباطات ریاضی و آماری است. تبیین علمی این روش برای همه علوم یکسان و شامل ارائه روابط قانون‌مند و دترمینیستی بین پدیده‌ها است. و بالأخره تصور بر این است که محقق، فردی بی‌طرف و بی‌غرض است که ارزش‌ها و دیدگاه‌های شخصی

خود را در مطالعاتش دخالت نمی‌دهد (← کومستوک، ۱۹۸۲: ۳۷۷-۳۴۷).

پیش فرض‌های روش کیفی در همه موارد بالا متفاوت از رویکرد کیفی، بلکه متعارض با آن است. از نظر هستی‌شناسی - چنان‌که اشاره شد - رویکرد کیفی، واقعیت اجتماعی - انسانی شامل اعمال، فعالیت‌ها، گفتارها، نمادها، و ساختارهایی دانسته می‌شود که به صورت تاریخی و در متن جامعه با مشارکت انسان‌ها ساخته و پرداخته می‌شود. معرفت‌شناسی دیدگاه کیفی بر فهم متکی است و فهم هم حاصل تفسیر موقعیت‌های اجتماعی - انسانی است. در مجموع، معرفت خالی از ذهنیت و عاری از تأثیر ارزش‌ها نیست. برخی از تفسیر‌گرایان، به ویژه طرفداران مکتب انتقادی فرانکفورت، اصولاً وجود معرفت کاملاً عینی را در باب مسائل اجتماعی - انسانی ناممکن تلقی می‌کنند. از دید نظریه پردازان این رویکرد، معرفت هم می‌تواند نقش پاسداری از ارزش‌ها را برعهده داشته باشد و هم دگرگون کردن آنها را. معرفت در نقش دگرگون‌سازی، معرفت حالت‌رهای بخشی پیدا می‌کند؛ به این معنی که به باور معتقدان به این مکتب، معرفت باید انسان‌ها را از قیدوبند ساختارهای اجتماعی منسوخ، مخصوصاً ساختارهای سیاسی تبعیض‌آمیز، رهایی بخشد (← همان، ص ۳۷۲).

از نظر تبیین پدیده‌ها و مسائل اجتماعی، در رویکرد تفسیری خود را در درجه نخست به ایضاح و فهم پدیده‌ها و ساختارهای اجتماعی متعهد می‌دانند و لذا لزوماً درصدد کشف قوانین جهان‌شمول که رابطه پدیده‌ها به شکلی واحدی بیان می‌شود، بر نمی‌آیند. رویکرد تفسیری با این پیش فرض آغاز می‌شود که متن یا متن‌واره - شرایط و موقعیت‌های اجتماعی - منسجم‌اند و از آنجا تلاش می‌شود متن یا متن‌واره به میانجی تفسیر فهم شود. منتقدان رویکرد کیفی معتقدند که نظریه معرفت در این رویکرد، بر نوعی دور مبتنی است؛ چراکه در آن، از یک بخش متن برای فهم بخش‌های دیگر متن استفاده می‌شود و ممکن است کار به جایی برسد که فهم اجزای متن بر کل آن و فهم کل متن بر اجزای آن مبتنی شود. اما بعضی دیگر (بردو و فاینبرگ، ۱۹۸۲: ۱۲۴) معتقدند که این دور فاسد نیست. البته برخی ترجیح

می دهند که به جای واژه «دور» از لفظ «چرخه» استفاده کنند؛ که در این صورت مرادشان آن است که تفسیر متن از پله های پایین آغاز و در چرخه های متوالی گسترده تر و عمیق تر می شود تا سرانجام به نوعی تعادل برسد.

بالاخره اینکه در دیدگاه تفسیری، ارزش ها و نگرش های محقق به صورتی که پوزیتیویست ها ادعا و توصیه می کنند، قابل تحقق تلقی نمی شود (البته این طور هم نیست که محقق کیفیت مآب هیچ بنایی برای عینیت گرایی قائل نباشد و تلاشی هم در این زمینه نکند. چیزی که هست، عینیت گرایی به صورت کامل ناممکن انگاشته می شود). برخی از اصحاب تفسیر (مثلاً شلایرماخر)، وجود هم حسی از ناحیه مفسر و محقق را برای درک و فهم متن - و به طریق اولی مسائل اجتماعی - مفید می دانند.

هرچند مطلب به دراز می کشد، نگارنده در سطور پایانی این مقاله تذکار دو نکته را ضروری می داند:

نکته اول به رابطه بین روش کمی و کیفی برمی گردد: آیا این دو رویکرد مانعة الجمع اند؟ آیا بین آنها سازگاری وجود ندارد؟ آیا نمی توان آنها را متمم یکدیگر در نظر گرفت؟ در پاسخ باید گفت که در این موارد اختلاف نظر وجود دارد. مسلماً طرفداران این رویکرد با دو ذره بین متفاوت به واقعیت می نگرند. طرفداران سرسخت روش کمی معتقدند که همه امور از جمله مسائل انسانی را می توان و باید با روش کمی مطالعه کرد. و علمی بودن را با کمی بودن معادل می گیرند و تقصیر نارسایی های موجود را به گردن جوان بودن علوم اجتماعی - انسانی می اندازند و لذا معتقدند که با بالغ شدن این علوم، این مشکلات هم حل خواهد شد. در مقابل، برخی از هواخواهان روش کیفی برآنند که مطالعه اموری که ذاتاً تفسیر بردارند با ابزار کمی، ما را از ژرفیابی بازمی دارد. در این میان، عده ای هم هستند که معتقدند این دو روش را می توان به شکل متمم یکدیگر به کار گرفت. ظاهراً در حال حاضر، راه حل سوم می تواند راهگشا باشد.

نکته دوم به اجرای روش کیفی برمی گردد. پژوهش کیفی در کشور ما تازه و جوان

است، برخلاف روش کمی که سابقه طولانی‌تر و ابعاد گسترده‌تری دارد. کاربرد هر دو روش در کشور ما با مشکلاتی رویارو است. روش کمی به صورتی گرایشی زودرس دچار است. یک نگاه نقادانه کلی به پروژه‌های تحقیقاتی و پایان‌نامه‌های تحصیلات تکمیلی در رشته‌های علوم انسانی و اجتماعی نشان می‌دهد که در پژوهش کمی به جای آنکه در پی کشف مجهولات و حل معضلات باشند، عمدتاً در جست‌وجوی ریزه‌کاری‌های آماری هستند. بسیاری از پژوهشگران ما - مخصوصاً جوان‌ترها - به جای آنکه آمار را با تحقیق سازگار کنند، تحقیق را با آمار وفق می‌دهند.

و اما خطری که ممکن است تحقیق کیفی را تهدید کند، سطحی‌کاری است؛ به این معنی که محقق نوپایی که خود را از قیود پژوهش کمی وارسته می‌بیند، ممکن است به‌طور سطحی، نامنسجم و گسسته مشاهداتی به‌عمل آورد و با بررسی غیراصولی چند سند و سابقه و چند مصاحبه غیرحرفه‌ای، تصویری مخدوش از واقعیات اجتماعی، فرهنگی، آموزشی، و غیره ارائه دهد. لذا برای پرهیز از بروز چنین اتفاقی باید تدابیری اندیشیده شود.

کسانی که در رشته‌هایی نظیر مردم‌شناسی و جامعه‌شناسی کار یا تحصیل می‌کنند، احتمالاً در اجرای پژوهش کیفی مشکلات کمتری دارند - یا تصور می‌رود که مشکلات کمتری داشته باشند؛ چرا که با ادبیات و اصول تحقیق کیفی آشنایی دارند. و آنان که در رشته دیگر علوم اجتماعی کار می‌کنند باید، خود را به طریق مقتضی - مطالعه شخصی، گذراندن واحد درسی مربوط - با این ادبیات آشنا کنند. مطالعه مبانی فلسفی این نوع پژوهش نیز به محقق بصیرت می‌دهد. کسب مهارت در تحقیق کیفی، مستلزم نوعی کارورزی زیر نظر افراد صاحب‌صلاحیت است. کارورزی موجب می‌شود که نوپژه با آب‌وگل تحقیق آشنا شود. پژوهش کیفی، متضمن مطالعه پدیده‌های اجتماعی - انسانی به‌طور زنده در بافت اجتماع و صحنه عمل است؛ لذا ظرافت‌های خاص خود را دارد، و محقق ناگزیر است خود را با تاروپود فرهنگی - اجتماعی جامعه مورد مطالعه آشنا کند تا بتواند علایم، نمادها و

رفتارها را در موقعیت‌های زنده تعبیر و تفسیر کنند.

در گردآوری اطلاعات و تفسیر آنها، پای معیارهای پایایی و روایی هم به میان می‌آید. این معیارها به پژوهش کمی منحصر نیستند. در پژوهش کیفی هم تمهیداتی برای حصول اطمینان در مورد به پایایی و روایی ابزار و نتایج وجود دارد (← آیزنهارت^۱ و هاو^۲، ۱۹۹۲) که محقق باید با آنها آشنا شود.

در صورتی که پژوهشگر مسائل کیفی برآیند برنامه کار خود را به درستی اجرا کند، باید امیدوار باشد که سرانجام به نوعی تعمیم، فرضیه یا نظریه دست یابد. چنین نظریه‌ای را به دلیل آنکه در داده‌های تجربی و میدانی ریشه دارد و از بطن داده‌ها استخراج می‌شود نظریه زمینه‌ای^۳ نامیده‌اند. این نظریه‌ها در فرایند مشاهده ساخته و پرداخته می‌شوند، نه به صورت پیشینی. البته بعضی‌ها را عقیده آن است که با تحقیق کیفی می‌توان بر مبنای مشاهدات به نظریه دست یافت؛ اما آزمودن نظریه، بر عهده پژوهش کمی است. اگر چنین باشد، این دو رویکرد پژوهشی در بعضی جاها می‌توانند یکدیگر را به راستی متمیم و تکمیل کنند.

کتابنامه

Aristotle, "Categories", In: R. McKeon (ed.). 1941. *The Basic Works of Aristotle*, New York: Random House.

Benedict, R. 1959. *Patterns of Culture*, New York: The New American Library.

Bredo, E. and Feinberg, W. 1982. *Knowledge and Values in social and Educational Research*. Philadelphia: Temple University Press.

Comstock, D. E. 1982. "A Method for Critical Research", In: E. Bredo and W. Feinberg, *Knowledge and Values in ...*

Eisenhart, M. A. and Howe, K. R. 1992. "Validity in Educational Research", In: M. D.

-
1. Eisenhart, M. A.
 2. Howe, K. R.
 3. grounded theory

- LeCompte, et. al. 1992. *A Handbook of Qualitative Research in Education*. San Diego: Academic Press, Inc.
- Goodman, N. 1972. "The Way the World Is", In: E. Bredo and W. Feinberg. 1982. *Knowledge and values in Educational Research*, Philadelphia: Temple University Press.
- Jansen, G. and Peshkin, A. 1992. "Subjectivity in Educational Research", In: LeCompte, et. al. (eds.). 1992. *HQR in Education...*
- Kluckhohn, C. 1944. *Mirror for Man*. Greenwich, Conn. : Fawcett Publications.
- Köhler, W. 1947. *Gestalt Psychology*. New York: The New American Library, Inc.
- LeCompte, M. D.; Millroy, W. L.; and Preissle, J. 1992. *The Handbook of Qualitative Research (HQR) in Education*. San Diego: Academic Press, Inc.
- Lehrer, K. 1982. *Knowledge*. Clarendon, Oxford: Oxford University Press.
- Lenzer, G. (ed.) .1975. *Auguste Comte and Positivism: The Essential Writings*. New York: Harper Torchbooks.
- Maslow, A. 1970. *The Psychology of science*. Chicago: Henry Regency co.
- Rafkey, D. M. 1971. "Phenomenology and Socialization: Some Comments on Assumptions Underlying Socialization Theory", In: E. Bredo and W. Feinberg (eds.). 1982. ...
- Riley, G. (ed.). 1974. *Values, Objectivity, and the Social Sciences*. Reading, MA: Addison wesley.
- Schusky, E. L. 1975. *The Study of Cultural Anthropology*. New York: Holt, Rinehart and Wintson, Inc.
- Spindler, G. D. 1963. *Education and Culture*. New York: Holt, Rinehart and Winston.
- Spindler , G. D. and Spindler, L. 1992. "Cultural Process and Ethnography: An Anthropological Perspective", In: M. D. LeCompte, et. al. (eds.). 1992. *HQR in*

Education...

- Taylor, C. 1971. "Interpretation and the Science of Man, In: E. Bredo and W. Feinberg (eds.) 1982. *Knowledge and Values in Social and Educational Research...*
- Winch, P. 1971. "The Idea of a Social Science", In: E. Bredo and W. Feinberg (eds.). 1982. *Knowledge...*
- Woods, P. 1992. Symbolic Intractionism: Theory and practice, In: M. D. LeCompte et. al., *HQR in Education*. 1992....



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی